



فرید سیاوش

بحث خود را از وضعیتی که در آن دم می زنیم، نفس میدهیم، وضعیتی که میشود آنرا وضعیتی پرسشی نامید.

وضعیت پرسشی به این مفهوم که وظیفه اصلی ما طرح پرسش های بزرگ، مهم و حیاتی است. زیرا پاسخ گفتن به بسیاری از این پرسش ها ایجاب پژوهش و تحقیقات علمی، جامعه شناسیک و مسلکی را میکند که متأسفانه چنین عملی تا کنون کمتر صورت گرفته است. و از چنانچه دیگر تا هنوز ما نتوانسته ایم بسیاری از مفاهیم را دقیق جذب و خودی کنیم.

در علوم اجتماعی برای شناخت مفاهیمی که دارای بار معانی بخصوصی می باشند، لازم است که در قالب یک پارادایم تحلیلی که آن مفهوم را در بر می گیرد، پژوهش و بررسی پیرامون آن مفهوم صورت گیرد.

بر بنیاد روش متدولوژیک است که ما نمیتوانیم مفهوم مدرن ملت و (ناسیونالیسم) مسلک سیاسی برخاسته از آن را که در پارادایم «مدرنیته» جا دارد، در اعصار پیشا مدرن شناسایی نمود. تبار پیشا مدرنی آنها از یخن مفاهیم «قومیت» و «وطن دوستی» سر پیرون میکند.

پراپلماتیک جامعه افغانی، دور واقع شدن با چریان دوصد ساله مدرنیته است. این گسست تاریخی هم اکنون نیز نقش عقب مانده خود را به نمایش میگذارد. ما که هنوز دولت - ملت نشده ایم چگونه میتوانیم در شبکه ی جهانی وصل شویم؟

دیگران از موقعیت دولت های ملی پسوی ادغام پیش میروند و ما از موقعیت ملوک الطوائفی و حکمران نشین های مستقل؛ آیا چنین کاری عملی است؟

ناسیونالیسم در اروپا و امریکا پوسپله نظریه های پورژواری به پختگی رسید (نمونه برجسته آن در فرانسه) و حتی در انگلستان قسمتی از اشرافیت فیودلی ویکتوریایی نیز با حفظ سلطنت به

تشکل ناسیونالیستی مردم انگلستان پیوستند و پدنیال حرکت پورژواهای عاقل، تا انقلاب شکوهمند رسیدند.

همه میدانیم که در پیشاپیش نهضت های ناسیونالیستی انگلستان فلاسفه و دانشمندان و هنرمندان نابغه ای قرار داشت که تا امروز بشریت خود را مدیون آنان میدانند و در فرانسه نیز دهها فیلسوف و هنرمند و عالم وجود داشت که عصری را بنام خود در تاریخ رقم زدند (عصر روشنگری) و موجبات انقلاب کبیر فرانسه را فراهم کردند. مبارزه + آگاهی بوده که اروپا را از خواب شهزاده نشینی بیدار کرد و بسوی ملت واحد انتقال داد.

مردم افغانستان عنصر اولی (چنگ افغانی که کمی با مبارزه ی انگلیسی و فرانسوی فرق دارد) را به حد خارق العاده از خود تبارز داده است ولی در عرصه آگاهی هیچوقت نتوانسته است که فرایند تاریخ را به سود خود برگرداند. چنگ در افغانستان در قرن نهم با روحیه ملی (صرفن در جنبه ی استقلال خواهی و نه در ابعاد اجتماعی آن) صورت گرفته ولی نه به نتایج ملی و نه به نتایج آزادی رسیده است! به یک دلیل ساده و آن اینکه مردم در آن زمان از لحاظ سیاسی - اجتماعی از پستتر نظامهای ولایتی (شهزاده نشین) برخوردار بودند و به خاطر نبود نهضت مدرنیته (آگاهی پورژواری) نمره ی چنگها به خاکستر تبدیل شد.

از سوی دیگر به غیر از چنگهای استقلال طلبانه، در قرن نهم نه رهبران و نه مردم بخاطر براندازی ملوک الطوائفی ها پیکار کرده اند و تمام چنگها همیشه بر محور نفع و زیان شهزاده های مستقل چرخیده است. و مردم به حیث عسکر و دنباله رو مورد سوء استفاده قرار گرفته است و هیچگاهی در نقش مستقلانه به میدان نیامده است. در هر پاری پیچاره مردم، شاهان فراری را بر شانه های زخمی شان (از امیر دوست محمد خان تا امیر عبدالرحمن خان) تا ارگ انتقال داده اند.

چون پایه های اساسی نهضت ناسیونالیستی در قرن نهم از لحاظ اجتماعی مستلزم حضور پورژواری در صحنه اقتصادی بوده و از لحاظ سیاسی موجودیت آگاهی حزبی پورژواری را میطلبد، و کشور ما در آن زمان فاقد هر دو عنصر بوده (چرقه ی سید جمال الدین و امیر شیرعلی را با چریده اش، به حیث شهاب ثاقب محاسبه کنیم)، بنابراین در میهن ما ناسیو نالیسم مدرن شکل نگرفت و همان پیراهن چرکین شهزاده سازی ها را تا شسته پوشیده است.

اروپا نیز از چنگهای قومی، زبانی، مذهبی، نژادی رنج برده است ولی پیشقراولان راه آزادی (نهضت روشنگری سکاتلندی + فلسفه و نگرش روشنگرانه ی فرانسوی + تفکر لیبرال -

دموکراسی اروپایی) و درایت مردمش به این چنگهای پیشا مدرن خاتمه بخشیدند و آخرین ضربت را مردم آلمان (در دوره پسماک) بر پیکر شهزاده نشین های چنگ انداز، وارد آوردند. تشکیل ملت- دولت به گواهی تاریخ مستلزم درونی کردن آگاهی های فلسفی و دانشی و هنری دیروز و امروز است، این از یکطرف، و از سوی دیگر به هوش آمدن تاجران و سرمایه داران وطن است که از طریق پراه اندازی صنعت سالم و تجارت های ممد تکامل، زمینه را برای ایجاد یک دولت مدرن در عصر پسامدرن فراهم میسازد.

متأسفانه روشنفکر افغانی اندیشه را (مثلاً از هابس و لاک و هیوم و آدم اسمیت که پائیان تعول در انگلستان بوده اند تا اصحاب دایره المعارف فرانسوی و از کانت تا هگل و مارکس و نیچه..... تا اندیشه های لیبرال دموکرات) در سده های هفدهم، هجدهم و نوزدهم جذب نکردند و یا آنانی که جذب کردند، بومی نساختند. همین بود که ما نتوانستیم به حیث روشنفکر به تولید فکر دست بزنیم و همیشه مانند عرصه های مادی در حوزه تفکر نیز چیره خوار باقی ماندیم.

حالا نیز که از گفتمان ناسیو نالیسم و مدرنیته دو قرن میگذرد، ما تازه مایل گشته ایم که این بحث ها را نه از نگره ی گفتمانی بل از دریچه ی موقعیت های زبانی، مذهبی و قومی و ده ها روزنه ی دیگر، تاریکی افکنی کنیم.

دولت هایی بزرگ از موقعیت قدرت بسوی جهانی کردن خود میآزند (مثل دولت های ملی اروپا) ولی ما از ضعف بسوی تجزیه و کوچک سازی خود روان هستیم. علت آن این است که هنوز به اسلوب سنتی و ریش سفیدانه می اندیشیم نه بر مبنای نگرش های کارساز و تحول آفرین.

مثلاً بهترین های ما که اگر مذهبی نباشند، اتومات در نشیب قوم سنگر عوض میکنند، این بهترین ها که من و او و تو چیز آن هستیم، خلاصه ی تولیدات فکری شان هنوز بر محور زبان (روایت کبیر) چرخ میزنند گویا میخواهند با ثبوت پرتری و قوت زبان مادری خود، معضله کشور را حل نمایند.... (این متفکرین هنوز نمیدانند که دوران مرجعیت و قاطعیت و گفتمان یکه و معانی نجاتبخش پایان یافته است).

نیچه فیلسوف آلمانی می گوید:

"زمانی که عقل و استدلال سقراط وارد فرهنگ یونان گردید، فرهنگ از طراوت و پویایی باز ایستاد؛ فرهنگ پیشا فلسفی یونان یعنی فرهنگ اساطیری، حماسی و خود چویش و فاقد مداخله

عقل و پیرانگه انسانی تر بود. " در قرون وسطی نیز مداخله‌ی انگیزشیون متعصب باعث شد که جای اومانیسم یعنی عقلانیت معنوی را کیش معنوی اشغال کند. در چنین شرایط هرگونه پیش و خلاقیت فکری انسان سرکوب می‌شد.

تا آرام آرام عقلا و روشنفکران با قبول قربانی‌های پیشمار زمینه‌های فرهنگ و اقتصاد "فلورانس" را در ایتالیا فراهم ساختند؛ اروپا با غسل تعمید خود در فلورانس درفش اومانیسم یعنی عقلانیت معنوی را به اهتزاز آورد.

در فلورانس ایتالیا بود که "کمپدی الهی" دانتی و لیونارد داوینچی از روی خاکسترهای هزار ساله فروزان گشت؛ در فلورانس بود که اولین بانک، تبادل ارز و تجارت به میان آمد و رونق گرفت؛ در این دولت شهر بود که طبقه‌ی متوسط پدیدار گشت و گمان پرد که رسالت ایجاد دولت ملی و متمرکز را به دوش دارد.

کتاب شه‌ریار اثر ماکیاول شاید اولین اثر سیاسی و ماندگاری باشد که از تفکر رنسانس به ما رسیده باشد، البته بی آنکه رساله‌های سیاسی سایر متفکرین را رد کرده باشیم.

در "شه‌ریار" اولین بار با تیوری "دولت" پر می‌خوریم. فراموش نباید کرد که از لحاظ فلسفی - سیاسی تیوری مربوط به دولت، غایت تکامل خود را از دولت شهر فلورانس می‌گیرد تا سپس آن را به دولت و ملت فرانسه ارتقا می‌بخشد.

لویاتان که نمادی از دولت است، به وسیله‌ی ای توماس هابز فیلسوف انگلیسی در ۱۵۸۸-۱۶۷۹ به زبان انگلیسی نوشته شده و کتاب "شهروند" را به زبان لاتین به نگارش در آورده است. هابز در تیوری فلسفی - سیاسی خود دولت را لویاتان می‌نامد. لویاتان در کتاب مقدس تورات به "اژدر" بسیار خطرناک و تپاه کن اشاره شده است و هابز این نماد را از تورات به عاریت گرفته و بالای دولت اطلاق کرده است و در کتاب شهروند، رابطه انسانها را با دولت تشریح می‌کند.

هابز طرفدار ایجاد دولت متمرکز و قوی است، چون عقیده دارد که انسانها ذاتاً سرکش و انارش‌یست استند و تاریخ نشان داده که قوی همیشه بر ضعیف حاکمیت داشته؛ بناً دولت باید از نیرویی به وجود بیاید که توان کنترل جوامع را داشته باشد؛ یعنی از نیرومندان تا ضعیفای خودسر را با استقرار انطباق و نظام، مدنی سازد؛ اما این نظم و نظام باید عقلانی باشد نه اساطیری و نه هم مذهبی. منظور هابز در تیوری دولت متمرکز، در زمان خودش ریختن شالوده‌ی دولت و ملت است که طی روند تکامل خود به دولت و ملت مدنی ارتقا می‌کند.

تیوری پرداز دیگر جان لاک است که برای اولین بار اصطلاح جامعه ی مدنی را به کار می برد. جان لاک فیلسوف خردمند انگلیسی در ۱۶۳۳-۱۷۰۴ تیوری قطب دوم دولت را جامعه ی مدنی می داند. این لاک است که آزادی های مدنی را برای احاد شهروندان مطرح می کند. همه می دانند که انقلاب پورتوگالی از فرانسه تا آمریکا چقدر تحت تأثیر لاک بوده است، حتی اعلامیه حقوق بشر که از تریبون پارلمان انقلاب فرانسه فریاد شد، در واقع پی آن که از جان لاک نام برده باشد، آواز جان لاک را بلند می کند.

لاک بر عکس هابز به این عقیده و باور بود که دولت باید مدنی باشد و از ضعیفان حمایت کند با اجرا قانون برابری و آزادی یکسان شهروندان را تأمین کند؛ همانطور که گفتیم وقتی که ناسیونالیسم تاریخی با اندیشه و عقاید جان لاک گره می خورد، ناسیونالیسم مدنی به میان می آید؛ یعنی دولت و ملت آزاد، آزادی برای دولت همان داشتن استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی تعریف می شود، ولی آزادی برای ملت یا شهروندان به مفهوم آزادی عقیده و بیان و سایر آزادی هایی که بهترین مصداق آن اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ شهروندان به صورت مساویانه از حقوق و آزادی های برابر برخوردار اند و دولت ها حق گرفتن آن را از مردم ندارند؛ یعنی حدود و مرز رابط دولت و ملت معین می شود، به این دوره و مناسبات می گویند ناسیونالیسم مدنی.

مهم ترین گرایش سیاسی ای که شیپرازه جامعه ما را تهدید میکند، ناسیونالیسم قومی است. این گرایش سیاسی از نظر فکری ضعیف و از لحاظ تشکیلاتی نامنظم است. اما این ضعف ها نپایستی قشر آزادیخواه و سکولار جامعه را از پتانسیل مخرب این تفکر غافل ندارد. ناسیونالیسم قومی طرفدارن فعال و متفکر دارد. تعدادی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه، پذیر کینه قومی میکارند. زمینه ساز بوجود آمدن اردوهای متخاصم قومی هستند. سعی دارند که هویت قومی را جایگزین هویت انسانی شهروندان بکنند.

علت اوج گیری این تفکر در دهه نود را پایستی در چنگ سرد یافت. همچنانکه در کشورهای اسلامی مثل افغانستان و پاکستان، اسلام اسلحه غرب بر علیه نفوذ شوروی بود، در اروپا ناسیونالیسم قومی این ماموریت را برای مقابله و تضعیف بلوک شرق ایفا کرد. بلوک غرب به چنگهای قومی آذربایجان و ارمنستان، چین و یوگسلاوی احتیاج داشتند تا هژمونی خود را بر دنیا تثبیت کنند. تا بهره کشی انسان از انسان را موجه جلوه دهد. تا نابرابری اجتماعی را ازلی و ابدی قلمداد کند. تلاش برای هویت قومی و ملی تلاشی است برای برگرداندن موج تاریخ؛ تلاشی است برای انباشتن مشکلی بر گرفتاریهای دیگر.

این پاور قوت می گیرد که مشکل انسان امروزی فقدان هویت ملی نیست بلکه خود داشتن هویت ملی سرچشمه اکثر مشکلات جامعه است. هویت های ملی گوناگون آیا سازنده مرزهای "پرگوهر!" متعدد، ارتشهای بزرگ و کوچک و سلاحهای کشتار جمعی هستند. این موانع دنیا را پر از فقر، نا امنی و خشونت کرده است. راستش آیا ناسیونالیسم فلسفه ای نیست برای مشروعیت بخشیدن به کشتن انسان به دست هموعش؟

آیا ناسیونالیسم ایدئولوژی نیست که استثمار و به انقیاد کشیدن انسان را موجه جلوه میدهد؟

آیا ناسیونالیسم فلسفه ای نیست که ساخت، انباشت و پکارگیری سلاحهای کشتار جمعی و پاکسازی قومی را توجیه میکند؟

اگر یک دهم هزینه ای که صرف جنگهای ملی، تسلیحات اردو، امورات مزداری و کنترل رفت آمد انسانها شده است، خرج جامعه میشد اکنون کره زمین تبدیل به بهشت نشده بود؟

مگر زمان آن نرسیده تا به این پرسش ها، پاسخ های انساندوستانه، علمی و اکادمیک داده شود؟



منابع:

- 1- دایره العارف دموکراسی
- 2- شهریار، ماکیاولی
- 3- انسان شناسی فلسفی، هانس دیرکس
- 4- خداوندان اندیشه سیاسی در غرب
- 5- لویاتان، توماس هابز
- 6- تأملی بر فلسفه ی سیاسی جان لاک